

# استعاره‌های مثال‌های قرآن و فرهنگ زمانه

مریم صالحی منش<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۱/۱۶

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۴/۱۰

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید

## چکیده

مثال زدن یکی از قالب‌های ادبی و رایج بشری به ویژه در بین عرب زبانان است که قرآن کریم نیز از این قالب ادبی استفاده کرده است. در این نوشتار سعی بر آن است که برخی از استعاره‌هایی که در امثال قرآنی وجود دارد و رنگ و بوی فرهنگ عرب زمان نزول را دارد، شناسایی شود و ثابت گردد که هرچند قرآن کریم قالب‌های زبانی و صنایع ادبی رایج در ادبیات عرب را به کار برده و از فرهنگ و آداب و رسوم عرب جاهلی زمان نزول بهره برده است، ولی متأثر از آن‌ها نبوده است، بلکه با استفاده ابزاری از آن صنایع و آداب، مفاهیم بلند و پیام‌های ژرف خود را بهتر و به زبان آنان بیان کرده است، که از محاسن قرآن به شمار می‌رود. این معانی نورانی هر چند در لغت و زبان محدود به عرب زبان‌هاست، اما چنان عمیق و حکیمانه است که برای همه عصرها و نسل‌ها با همه پیشرفت‌ها و نوآوری‌ها همواره سعادت بخش و رهنماست.

واژگان کلیدی: مثال‌های قرآن؛ استعاره؛ فرهنگ زمانه؛ زبان قوم؛ قرآن.

## مقدمه

قرآن کریم به زبان عربی و در زمان جاهلیت عرب نازل شده است؛ اما آیا قرآن متأثر از فرهنگ جاهلی و در نتیجه محدود به عصر نزول خویش است؟ اگر تأثیر پذیری قرآن را از ادبیات و آداب عرب جاهلی بپذیریم به ناچار باید پیام قرآن را محدود به عصر نزول و همان مخاطبان اولیه بدانیم، اما اگر ثابت شود که قرآن از فرهنگ و زبان آن قوم استفاده ابزاری داشته است، آنگاه می‌توان پذیرفت که قرآن برای همه بشریت، تا همیشه کتاب هدایت و زندگی سعادت‌مندان است.

استفاده قرآن از فرهنگ زمانه شبهه‌ای است که ریشه در قرن هفده میلادی دارد. وقتی کتاب مقدس به نقد گذاشته شد، عده‌ای آن را متناسب با زمان نگارش و محدود به همان دوره دانستند. این سخن از سوی برخی مسیحیان در مورد قرآن کریم هم مطرح شد و جبهه‌های فکری متفاوتی را پدید آورد که نخستین بار محمد الدروزه به آن پاسخ داد. در کشور ما نیز

1. Email: msalehimanesh@yahoo.com

کسانی چون خرمشاهی آن شبهه را مطرح کرده و به آن پرداختند. اولین مقالات او در این باره در دهه هفتاد چاپ شد و اندیشمندان مسلمان به این شبهه پاسخ داده‌اند. بررسی قرآن کریم به ویژه بخش‌هایی از آن که با ادبیات و فرهنگ عرب گره خورده است، می‌تواند راه را برای رسیدن به پاسخی دقیق باز کند. در این مقاله نقطه‌هایی از پیوند آیات الامثال و استعاره که رنگ و بوی فرهنگ عرب زمان نزول را دارد و یا از آداب و رسوم مردم جزیره العرب در آن نشانه‌هایی وجود دارد، بررسی شده است تا معلوم شود که استفاده از قالب ادبی مثال و به کارگیری صنعت ادبی استعاره و همچنین وجود کلمات و عبارات و اصطلاحاتی که حاکی از فرهنگ مردمان جزیره العرب و آداب و رسوم عرب جاهلی است، ناشی از تأثیر پذیری قرآن کریم از فرهنگ زمانه نیست و نوعی استفاده ابزاری قرآن برای هم‌زبانی با قوم خویش و تفهیم درست و دقیق مطالب و مفاهیم ژرف و حکیمانه الهی به مخاطبان اولیه خود است.

### گفتار اول: مفهوم شناسی

#### مثل قرآنی

واژه مثل از مصدر «مثول» در لغت به معنای شبیه و مانند است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۴۷/۸ و راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۸/۱) و استعمال آن در دیگر معانی به صورت کنایی و استعاری است و در اصطلاح، ترسیم عینی یک واقعیت خارجی یا ذهنی با کلماتی گویا و کوتاه است که اغلب در قالب تشبیه، استعاره و کنایه می‌باشد. (علی الصغیر، ۱۴۱۲: ۷۵) مثل در قرآن کریم برای آوردن نمونه و مثال، تشبیه، بیان داستانی پندآموز و مقایسه حقیقتی با حقیقت دیگر آمده است. اصلی‌ترین فایده و هدف امثال، آن است که مسائل معقول را به صورت محسوس و ساده بیان می‌کند. انسان همواره با امور محسوس سروکار دارد و مثل می‌تواند مسائل بلند عقلی و عرفانی را در قالب مثال به صورت ساده، گویا و ملموس بیان کند و نکات مبهم و تاریک مسائل را واضح و روشن سازد. (جوزیه، ۱۹۸۱: ۲۲) مثال غالباً همه کس فهم است و برای همه افراد با همه سلیقه‌ها و همه رده‌های فکری قابل فهم است.

زیبایی مثل سبب گشایش خاطر شده و حس زیبایی دوستی و ذوق ادبی شنونده را آرامش می‌دهد. کلام را زینت می‌دهد و پند و اندرز را دل‌نشین و دوست‌داشتنی می‌کند.

(سید قطب، ۱۳۵۹: ۶۰)

از ویژگی‌های مثال‌های قرآن می‌توان به گسترده بودن موضوعات امثال، قابل فهم بودن، برخورداری از پدیده‌های طبیعی، خرافی نبودن مثال‌های قرآن در مقایسه با مثال‌های عرب و اناجیل، ارتباط و هماهنگی اغلب مثال‌ها با محیط و تنوع اسلوب اشاره کرد. (قاسمی، ۱۳۸۲: ۹۷)

مثال‌های قرآن از نظر لفظ و معنا مانند مثال‌های اصطلاحی در ادبیات عرب و دیگر زبان‌ها نیست، بلکه از نوعی دیگر است که قرآن آن را مثل خوانده است. امثال قرآن در نحوه پرداخت و ارائه موضوعات، محدود به یک روش مشخص و معین نمی‌گردد، اگر چه غالباً با وجود لفظ مثل در آیه - به صورت مفرد یا جمع - نمایان می‌شود، اما امثالی نیز وجود دارد که لفظ مثل در آیه نیامده است و به این دلیل که آیه با حرف عطف به آیه مثل عطف شده است، دیگر نیازی به ماده مثل نیست. گاه از سیاق عبارت و مفهوم آیه و گاه از تضافر روایات معتبر، مثل بودن آیه‌ای مشخص می‌شود. (علی الصغیر، همان، ۶۸)

### استعاره

استعاره از قدیمی‌ترین صنایع ادبی و از پراهمیت‌ترین آن‌هاست. ادبا برای استعاره دو تعریف اصلی ذکر کرده‌اند، اول «تشبیهی که یکی از دو طرف آن حذف شده باشد.» و دیگر «استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له به دلیل مشابهت» تعریف‌های دیگری هم برای آن ذکر شده است. اما همه تعریف‌ها در این اصل مشترک هستند که استعاره نقل معنا از یک لفظ به لفظ دیگر و ایجاد یک معنای جدید در لفظ است. این کار هم به خاطر ظهور و روشن شدن معنای مورد نظر و هم برای توسع در استعمال لفظ است. ارکان استعاره عبارتند از مستعارله (مشبهه)، مستعارمنه (مشبه به) و جامع (وجه شبه) استعاره به اعتبار کاربرد به استعاره مفرده و مرکبه تقسیم می‌شود و به لحاظ نوع ارکان استعاره که معقول باشد یا محسوس در درجات مختلف بلاغت قرار می‌گیرد، همچنین استعاره به اعتبار بیان ارکان آن در کلام به استعاره مصرّحه و مکنیه تقسیم می‌شود. (دقیق‌العاملی، ۱۳۸۶: ۱۴۳)

اعراب جاهلی نیز در ادبیات خود از صنعت استعاره بسیار استفاده کرده‌اند و به خوبی آن را به کار بسته‌اند.

استفاده قرآن کریم از مثال و استعاره یکی از محاسن آن به شمار می‌رود. زیرا علاوه بر جلب توجه مردمان ادیب و عرب‌زبانی که مخاطبان اولیه قرآن بوده‌اند، باعث می‌شود با

محسوس کردن معقولات و توسعه معنای لفظ معنای انتزاعی را به مدد تصاویر، محسوس و خیال انگیز کند. (فولادوند، ۱۳۶۰: ۴۴)

### فرهنگ زمانه

از آن‌جا که محور اساسی بحث، تأثیر فرهنگ زمانه بر استعاره‌های مثال‌های قرآن کریم است، ضروری است این واژه مورد بررسی قرار گیرد.

«فرهنگ» در لغت به معنای تعلیم و تربیت، علم و دانش و ادب، کتاب لغت، مجموعه آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم به کار برده می‌شود. (دهخدا، ۱۳۴۱: ۲۲۷/۳۷)

فرهنگ به معنی مجموعه تعلیم و تربیت و عقل و خرد و دانش و حکمت و هنر و معرفت یک انسان یا یک جامعه است، که در رفتار و نحوه زندگی و شکل حیات او تجلی نموده و در عمق جان او نفوذ کرده است و همه اعمال و کردار او را متأثر از خود می‌سازد. و در واقع، فرهنگ، مجموعه بینش‌ها و گرایش‌ها و ارزش‌های یک ملت است. بی‌شک، بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد. (رضایی، ۱۳۸۲: ۵)

### دورنمایی از فرهنگ جزیره العرب در عصر نزول قرآن

قسمت اعظم عربستان جلگه‌ای شنی است. بخشی از آن مرتع و بخش دیگر آن بیابانی بی آب و علف است. به جز قطعه زمین‌های سرسبزی که دور از هم و به صورت پراکنده در صحرای شنی عربستان قرار دارد، بقیه آن سرزمینی برهنه، خشک و یک نواخت است. برای کشاورزی مناسب نیست و با سکونت در یک منطقه از صحرا نمی‌توان روزگار گذراند. برای همین مردم آن، صحراگرد بوده‌اند و از فرآورده‌های شتران و گوسفندان روزی می‌گرفتند و در جستجوی آب و علف برای شتران و گوسفندان خود بوده‌اند.

کوچ دائم و نامهربانی‌های محیط و خشکی زمین، پرداختن به کارهای دشوار برای امرار معاش و درگیری‌های ذهنی برای گذران زندگی آن‌ها را از هنر و علم دور داشت و نیروی آن‌ها را صرف رفع نیازهای مادی و زندگی روز مره کرد، از این رو آنان وقتی برای پرداختن به دین و فلسفه نداشتند و هنرهای تجسمی چون نقاشی و پیکرتراشی را نیز نمی‌شناختند. اما زبان خود را به یک صنعت ظریف تبدیل کرده بودند و به شیرینی و ظرافت بیان و زبان خود می‌بالیدند. (آذرتاش، ۱۳۷۷: ۵۱)

## گفتار دوم: نمونه‌هایی از فرهنگ زمانه در استعاره‌های مثال‌های قرآن

### «حمار» و حماقت

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ مَثَلُ كَسَانِي كِه [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مكلف گردیدند] آن گاه آن را به کار نبستند، همچون مَثَلِ خَرِي است كه كتاب‌هایی را بر پشت می‌كشد. [وه] چه زشت است وصف آن قومی كه آیات خدا را به دروغ گرفتند. و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید. (جمعه، ۵)

واژه «حُمِلُوا» از ریشه حمل به معنای برداشتن بار است، ولی در این‌جا به معنای این است كه تكلیف می‌شوند به این كه آن تورات را تحمل كنند و به حقش عمل كنند. و عبارت «لَمْ يَحْمِلُوهَا» به معنای «لم يعملوا بها» است، یعنی به آن عمل نمی‌کنند. (ابن قتیبه، بی تا: ۲۷۰) بنابراین، در عبارت «حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا» حمل در غیرمعنای اصلی موضوع له كار رفته است. و این استعاره مفرده است. (مرعشی، ۱۳۸۴: ۹۰ و ابن قتیبه، بی تا: ۲۷۰)

در این آیه خدای متعال عالمان یهود را به «حمار» تشبیه کرده است. «حمار» در فرهنگ عرب مشهورترین حیوانات به حماقت و جهالت است. تا آن‌جا كه به فرد احمق (بلید) به طور مثال می‌گویند: «اجهل من حمار». قرآن به خاطر حماقت یهود و جهل آن‌ها به تورات و به همراه داشتن تورات و استفاده نکردن از آن، این مثال را زده است. «حمار» در بین عرب به ذلت و حقارت شهرت دارد و برای تحقیر کسی می‌گفتند: «اذل من حمار مُقَيَّدٍ» یعنی از «حمار» بسته شده نیز خوارتر و ذلیل‌تر است. عرب آن قدر «حمار» را ذلیل می‌شمارند كه حتی زیور آلات قیمتی و پالان‌های گران قیمت هم نمی‌تواند از حقارت او چیزی بکاهد و او به هر حال «حمار» است.

وَلَوْ لَيْسَ «حمار» ثِيَابَ خَزٍ لَقَالَ النَّاسُ يَا لَكَ مِنْ «حمار»

عرب سوار شدن بر الاغ را مایه ننگ خود می‌دانستند و حاضر به تحمل مشقت‌های پیاده روی بودند، ولی از سوار شدن بر الاغ پرهیز می‌کردند. (اطرقمی، ۱۹۷۸: ۱۸۱)

وقتی قرآن از واژه «حمار» استفاده می‌کند و یهود را به «حمار» تشبیه می‌کند، تمام بار معنایی «حمار» با همه پیش فرض‌ها و تصورات مردم عرب بر علمای یهود بار می‌شود. گویا قرآن می‌فرماید علمای یهود كه از تورات استفاده نمی‌کنند حماقت، جهالت، ذلت و

حقارت «حمار» را به همراه دارند و همه اموال و دارایی‌هایشان و آن همه زیورآلات و گردنبندهای گران قیمت که به سر و روی خود می‌افکنند چیزی از آن همه پستی و پوچی آن‌ها کم نخواهد کرد.

«حمار» علاوه بر حیوان چهارپا یا الاغ در زبان عرب به معانی دیگری هم دلالت دارد که با معنای آیه هم سازگار است. «حمار» نام چوبی بوده است که پالان‌ها را بر آن می‌گذاشتند و بر پشت الاغ حمل می‌کردند و گاه کتاب‌ها را بر آن می‌گذاشتند. «حمار» که جمع آن «حمائر» است به معنای چوب‌هایی است که آن‌ها را به شکل سه پایه به هم تکیه می‌دادند و مشک را نیز به آن می‌بستند تا این که نوک تازیانه آن را پاره نکند. شاید وجه شبه این باشد که همان‌طور که این چوب‌هایی که بالای چهارپا قرار دارد و «اسفار» بر آن گذاشته شده است، سبب علم و معرفت الاغ نمی‌شود، همان‌طور یهود از توراتی که می‌خوانند و به همراه می‌بردند سودی نمی‌کنند. مانند قفسه کتاب و طاقچه که با وجود همنشینی با کتاب‌ها هیچ گاه عالم نمی‌شود. (همان)

«حمار» با این مدلولات از وسایل بومی عربستان یا از لوازم زندگی آن‌ها بوده است، که عرب آن را بر روی چهارپایان قرار می‌دادند تا مشک‌ها، پالان‌ها و گاه کتاب‌هایشان را بر آن حمل کنند.

اما «حمار» به معنای حیوان، مراد آیه را به صورت دقیق‌تر بیان می‌کند، چون یهود مثل «حمار» حس و شعور دارد، راه می‌رود، صبر و تحمل دارد، اما در نهایت بلاهت و جهالت است. (همان)

پیام این آیه اختصاص به یهود ندارد. آیه هشدار می‌دهد که همه مسلمانان که مراقب باشند، سرنوشتی چون یهود پیدا نکنند. مسلمانان مکلفند قرآن را بیاموزند و به آموخته‌هایشان عمل کنند و اگر چنین نکنند، آنان نیز به سرنوشت یهود دچار خواهند شد؛ آیات الهی را تکذیب خواهند کرد و به دلیل ظلمی که انجام داده‌اند هدایت خدای متعال محروم خواهند شد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۴۲/۱۹) پیام کلی‌تر آیه این است که هر عالمی، اگر به دانسته‌های خود عمل کند از آن بهره برده است و صرف جمع‌آوری اطلاعات و انباشتن آن‌ها نمی‌تواند سعادت‌مند شد. آنچه انسان را از رحمت الهی برخوردار خواهد کرد عمل به علمی است که از کتاب خدا سرچشمه گرفته است، زیرا این عمل انسان را از تکذیب حق، گرایش به باطل و ظلم در حق خود و دیگران باز می‌دارد و انسان را از هدایت الهی بهره‌مند می‌سازد. (همان)

قرآن با استفاده از مثال، استعاره و فرهنگ عرب جایگاه عالمان بی عمل را دقیقاً به تصویر می‌کشد و پیام جاودانی را با مفاهیمی بلند به مخاطبان خویش از صدر اسلام تا حال و آینده القا می‌کند.

### خاکستر و تندباد

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فَيَومٍ عاصِفٍ لا يقدرونَ مِمَّا كَسَبُوا على شَيْءٍ ذَلِكِ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می‌ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد: از آنچه به دست آورده‌اند، هیچ بهره‌ای نمی‌توانند ببرند. این است همان گمراهی دور و دراز. (ابراهیم، ۱۸)

در این آیه اعمال کافران را از این جهت که به نتیجه نمی‌رسد و اثر سعادت برای آنان ندارد به خاکستری مثل می‌زند که دچار بادهای تند گشته، در یک لحظه نابود گردد.

در این آیه دو استعاره به کار رفته است. استعاره اول در «اشْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ» است. «شَدَّ فلان» و «اشْتَدَّ» یعنی دوید و سرعت گرفت. «اشْتَدَّ» به معنای دویدن است، ولی در آیه مجازاً برای ریح به کار برده شده است، یا این که بگوییم باد به موجود دونده‌ای تشبیه شده است که دم به دم سرعت می‌گیرد و بر سرعت او افزوده می‌شود. این استعاره محسوس به محسوس به وجه محسوس است. (راغب اصفهانی، همان، ۱۳۰/۲)

استعاره دوم، در عبارت «فی یومٍ عاصِفٍ» است. عاصف از ریشه عصف است. «عصفت الریح» یعنی باد سخت وزید. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۴/۲ و فخرالدین رازی ۱۴۲۰: ۸۱/۹) «فی یومٍ عاصِفٍ» یعنی روزی که در آن بادهای سخت می‌وزد. این عبارت هرچند برای ریح به کار برده شده است، اما با قراردادن عاصف به عنوان صفت یوم آن روز را به روزی که در آن بادهای سخت و تند می‌وزد توصیف کرده است، مانند یوم ماطر و یوم بارد.

سرزمین عربستان به دلیل شرایط جغرافیایی سالانه شاهد وزش بادهای و توفان‌های موسمی است. برای همین مردم آن سرزمین روزهای طوفانی زیادی را پشت سرگذارده‌اند و آن را لمس کرده‌اند. آن‌ها پراکنده شدن خاکسترهای به جا مانده از سوختن خار و خس صحراها را نیز به چشم خود بسیار دیده‌اند، در ادبیات عرب از «ریح» و واژه‌های هم معنای آن زیاد استفاده شده است. مثلاً اگر شخص ضعیفی در برابر قدرتمندی اظهار زورمندی کند عرب می‌گوید: «اگر تو نسیمی من با گردباد دست و پنجه نرم کرده‌ام.» (اطرقمی، ۱۹۸۷: ۲۴۶)

این مثال ذهنیت و تصور عرب را از ریح و عاصف و واژگان هم معنای آن نشان می‌دهد و دلیل استفاده قرآن از این کلمات شناخته شده را بیان می‌کند.

«رماد» در فرهنگ و ادبیات عرب هم در معنای مثبت و هم در معنای منفی به کار می‌رود. در عرب قحطی و خشک سالی را به «عام الرماده» وصف می‌کنند و سال ۱۸ هجری نیز به «عام الرماده» شهرت دارد، چون در آن سال سرزمین جزیره العرب دچار خشک سالی شد و از گرسنگی رنگ صورت‌ها مثل رنگ خاکستر شده بود. یا این که می‌گویند: «فَقَدِمْنَا هَذَا الْمِصْرَ فَرَمِدْنَا» یعنی به این سرزمین پا گذاشتیم و هلاک شدیم. از سوی دیگر رماد در معنای مدح و افتخار نیز به کار می‌رود و دلیل بر کرم و اطعام و سخاوتمندی است. مثل معروف «كثير الرماد» در مورد کسی به کار می‌رود که با اطعام‌های فراوان، سخاوت مندی و مهمان داری او زبان زد مردم شده باشد. (اطرقمی، پیشین: ۲۴۴-۲۴۷)

اینک با توجه به بار معنایی رماد و ریح و عبارت استعاری «اشتدت به الريح» و عبارت استعاری «فی یوم عاصف» در آیه «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بَرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» درمی‌یابیم که عرب مخاطب آیه با شنیدن آن، چه می‌فهمد و چه معانی در ذهن او خطور می‌کند.

تشبیه اعمال کافران به خاکستر به آنان می‌فهماند که:

۱. اعمال آن‌ها هیچ ارزشی ندارد و همه اعمالشان نابود خواهد شد. این ساده‌ترین معنایی است که این تشبیه ناخواسته به ذهن می‌رساند.
۲. هرچند وزش باد به خاکستر باعث پراکندگی آن می‌شود، اما قرآن کریم این پراکندگی را با کلمه «اشتدت» و با ظرف «فی یوم عاصف» (در یک روز توفانی) تأکید می‌کند، زیرا اگر تند باد محدود و موقت باشد، ممکن است خاکستری را از نقطه‌ای بلند کرده و در منطقه‌ای نه چندان دور بریزد، اما اگر روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا شام باد از هر سو بوزد، بدیهی است چنین خاکستری آن چنان پراکنده می‌شود که هر ذره‌ای از ذراتش در نقطه دور دستی خواهد افتاد، به طوری که با هیچ قدرتی نمی‌توان آن را جمع کرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۰۹/۱۰)

۳. با توجه به جنبه مثبت معنای «رماد» در ادبیات عرب، این معنا به ذهن می‌رسد که اعمال خوب کافران چون اطعام، مهمان‌نوازی و صلح رحم نیز چون اعمال بدشان نابود خواهد شد.

آنچه عرب از این مثال قرآنی درمی یابد پیامی پرمحتوا و رساست که منحصر به مردمی خاص در دوره‌ای خاص نیست و همه مردمان همه عصرها می‌توانند از آن بهره مند شوند. زیرا باد و خاکستر موضوعاتی نامفهوم و نارسا برای دیگر مردمان نیست و از مفاهیم اولیه‌ای است که همه بشریت در ذهن دارند. بنابراین، هرکس با هر فرهنگ و تمدنی به راحتی می‌تواند معنای آیه را در یابد.

### باران، سرسبزی و خشکی

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرٌ نَّالِيًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ مثل دنیا درست مانند آبی است که از آسمان نازلش می‌کنیم، گیاه زمین با آن مشروب و مخلوط می‌شود، گیاهی که یا از خوردنی‌های مردم است، و یا از چریدنی حیوانات، همین که زمین منتهای درجه خرمی خود را یافت، و آراسته شد، مردم آن سرزمین، از ما و کار ما بی‌خبر شده می‌پندارند این خودشان هستند که این بهره‌ها را از زمین گرفته و به چنگ آورده‌اند، ولی ناگهان عذاب ما شبانه و یا در روز می‌رسد و آن محصول را از بین برده گویی اصلا نبوده، ما آیات را برای مردمی که تفکر کنند این چنین تفصیل می‌دهیم. (یونس، ۲۴)

در این آیه کریمه خدای متعال برای وضوح معنا از مثال زدن به آب و گیاه استفاده کرده است و مراحل مختلف رشد و زیبایی گیاه و سپس خشکیدن آن را برای زندگی مادی دنیوی مثال زده است. در این مثال استعاره‌ای زیبا به کار رفته است که ذوق ادیبان را برانگیخته است. این استعاره در عبارت ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾ وجود دارد. «زخرف» به معنای زینت و آرایشی زرین است. (راغب اصفهانی، همان، ۳۷۹/۱) در کلام عرب «زخرف» اسمی برای زینت و رنگ‌های مختلف است.

﴿أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾ یعنی زمین با همه توانایی‌ها و با استفاده از زیباترین زینت‌ها خود را بیاراست. همچنان که وقتی زنی زیورآلات خود را می‌پوشد، گفته می‌شود: أَخَذَتِ الْمَرْأَةُ قِنَاعَهَا (سیدرضی، بی تا: ۱۵۵) در این عبارت گویا خدای متعال زمین را به عروسی تشبیه کرده است که هرآنچه زیورآلات دارد و از بهترین انواع آن‌ها را در شب زفاف به خود می‌آویزد. (علی الصغیر، ۱۹۸۱: ۲۰۵)

این استعاره به دلیل ملائمت زخرف با عروس (مستعارمنه) از ابلغ استعارات می‌باشد. و در آن از تشبیه محسوس (زمین) به محسوس (عروس) با وجه عقلی (زیبایی) استفاده شده است و در درجه دوم بلاغت قرار دارد. به نظر من آن را می‌توان «استعاره طلایی» قرآن کریم نامید.

تذخرف نهایت زیبایی هر چیزی است و وقتی زمین را به عروسی تشبیه می‌کند که هر نوع زیوری را در خود جمع کرده است، در این حال مالک آن بستان شادمان است و امید زیادی به سود دهی آن باغ دارد. به همین دلیل دل و دیده اش دائم در پی آن باغ و بستان است که ناگاه خدای متعال آفت بزرگی را بر آن باغ می‌فرستد و گیاهان آن را نابود می‌کند. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۳۷/۱۷)

عبارت «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا» استعاره‌ای دیگر را در بردارد. حصيد از ریشه «حصد» به معنای درو کردن و چیدن محصول است و حصيد اشاره به از جای برکندن و نیست شدن است. (راغب اصفهانی، همان، ۱۴۷/۲)

حصید صفت گیاهان است، ولی در آیه صفت أرض آمده است. بنابراین، معنای «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا» چنین است: پس گیاهان زمین را از جای برکنندیم و نابود کردیم. (سیدرضی، همان، ۱۵۵)

در این آیه شریفه خدای متعال برای حقیقت زندگی مادی مثالی آورده است تا اگر عبرت گیرنده‌ای هست با شنیدن این مثل عبرت بگیرد. این مثل از باب استعاره تمثیلی است. قرآن کریم با بهره گرفتن از این صنعت، ناچیزی متاع دنیا را بیان می‌کند. این مثل با استعاره‌های جذابی که دارد، برای مخاطبان بسیار شیرین است و نتیجه آن، ایشان را بهت زده می‌کند.

در سرزمینی که سرسبزی و آبادانی از رویاهای شیرین ساکنان آن است، ریزش بارانی که بتواند خوراک دام و دامدار را بی هیچ زحمتی فراهم سازد، مسلماً از آرزوهای آن‌هاست. زمینی که آراسته به انواع گیاهان رنگارنگ و معطر و زیبا باشد احساس شادمانی و شمع را در دل هر صحرانشینی برمی‌انگیزد و او را به طمع درچنان بستانی وا می‌دارد، اما ناگهان آیه با استعاره «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا» همه رویاهای، آرزوها، شادی و امید را از او می‌گیرد و او را به تفکر و اندیشه در آیات الهی وا می‌دارد.

به راستی که قرآن از نیازها و آرزوهای عربی جاهلی چه زیبا بهره‌گرفته است تا پیام الهی خود را تا ژرفای وجود او نفوذ دهد. این آیه به مخاطب خود می‌فهماند که دنیا و جلوه‌های آن

همواره در معرض حوادث است و دل‌بستگی به نعمت‌های مادی شایسته اندیشمندان و متفکران نیست. (مکارم شیرازی، همان، ۲۰۰/۵)

این پیامی است که همه انسان‌ها با هر مرام و منشی باید آن را دریابند و برای سعادت و رستگاری خود از دنیا طلبی و مادی‌گرایی بپرهیزند.

### لباس ترس و گرسنگی

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا

اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید، پس [ساکنانش] نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشاندید. (نحل، ۱۱۲)

واژه «ذوق» یعنی چشیدن و خوردن، در قرآن برای عذاب اختیار شده است، هرچند که در عرف و تکلم معمولی ذوق را در چیزی اندک بکار می‌برند، اما برای چشیدن زیاد هم مناسب و شایسته است.

خداوند واژه «ذوق» را در قرآن با این ویژگی یاد می‌کند، تا معانی هر دو امر، یعنی رحمت و عذاب را شامل شود، ولی بکار بردنش در عذاب بیشتر است، مانند ﴿لِيذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ و ﴿وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ﴾. «ذاق» گاهی به آزمون و امتحان تعبیر شده است، گفته می‌شود: «أذقته كذا فذاق: او را آزمودم و امتحان شد» و «فلان ذاق كذا و أنا أكلته»، یعنی بالاتر از آگاهی و خبر او آزمودمش او چشونده بود و من خورنده یا او اندک مایه بود و من بیشتر آگاه شده است. و در آیه ﴿فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾ به کار بردن واژه خوردن یا چشیدن ذوق که با کلمه لباس در این آیه آمده است برای این است که از ذاق، تجربه و آزمایش ارائه شده است. یعنی در موقعیتی واقع شده که طعم قحطی و بیم و خوف را چشیده است تا از ستمگری و کفر دست بردارند، و واژه لباس بطور استعاره برای این است که سراپای زندگیشان را گرسنگی و ترس مانند لباس فرا گرفت و پوشاند. در آیه فوق هر دو کلام، گرسنگی و ترس مقدر شده است، گویی که گفته شده: «أذاقها طعم الجوع و الخوف و ألبسها لباسهما» طعم گرسنگی و ترس را به آن‌ها چشاندید و لباس ترس و گرسنگی را بر آن‌ها پوشاندید. (راغب اصفهانی، همان، ۲۴/۲)

اضافه کردن لباس به گرسنگی و ترس دلالت بر احاطه دارد، همان‌طور که لباس بر بدن احاطه دارد. این تعبیر می‌فهماند این مقدار اندک از گرسنگی و ترس که خدا به آنان چشاند از هر سو بر ایشان احاطه یافت و راه چاره را به رویشان بست، البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد و از آن تعجب کنیم، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۲۳/۱۲)

این استعاره تشبیه محسوس (عذاب گرسنگی و ترس) به محسوس (لباس) است با وجه محسوس (پوشاندن) که در درجه سوم است و در آن «فَأَذَاقَهُمَا» با «الْجُوع» ملائمت دارد. از نوع استعاره مجرده است. اما در مجموع این استعاره ارزش بلاغی بالایی دارد، چون وجه شبه در آن مخفی است و به آسانی نمی‌توان به آن دست یافت از این رو، از استعارات زیبای قرآن کریم به حساب می‌آید. (علی الصغیر، همان: ۲۱۱)

برای مردم جزیره العرب با آن اوصافی که از شرایط جوی و پوشش گیاهی آنان گفته شد، سرزمینی سرسبز و خرم که رزق و روزی از هر سو بر آن بیارد و آرامش و امنیت آن را فرا بگیرد شاید آرزویی دست نیافتنی باشد.

رواج زندگی قبیلگی تا حدودی امنیت افراد را تامین می‌کرد، اما جنگ‌های قبیلگی و کشتارهایی که بین دو یا چند قبیله اتفاق می‌افتاد، زندگی آرام و امنی را برای آن‌ها میسر نمی‌کرد. داد و ستد و ایجاد کاروان‌های تجاری از مشاغل عمده اعراب بوده است و از این نظر هم امنیت برای آنان اهمیت بسیار داشته است و ارزش آن را درک می‌کرده‌اند. علاوه بر آن که امنیت سبب افزایش سفر تجار دیگر ممالک به شبه جزیره می‌شد و ورود کالاهای خوراکی به زندگی آنان رونق می‌داد. آرامش و امنیت در کنار رزق فراوان یک زندگی رویایی را برای آنان به تصویر می‌کشید که هیچ یک از نگرانی‌های دایمی آنان در آن راه ندارد. قرآن پس از این تصویر سازی و آرامش دادن به درگیری‌های ذهنی روزانه اعراب به آنان یادآوری می‌کند که دوام این آرامش و آسایش، سپاس و شکر نعمت‌های الهی است و ناسپاسی عذابی دردناک به همراه دارد. قرآن در این مثل شکر نعمت را در اطاعت از پیامبر خاتم و ناسپاسی را تکذیب رسول الله ﷺ بیان می‌کند. این همان پیام اصلی آیه است که در قالب استعاره‌ای زیبا بیان شده است.

به هر حال این تعبیر این پیام را دربر دارد که آن چنان قحطی و ناامنی آن‌ها را فرا گرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود، و بدنشان را لمس می‌کرد. از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آن چنان برای آن‌ها ملموس شد که گویی

با زبان خود آن را می‌چشیدند، و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند. در حقیقت همان‌گونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه تمام وجود آن‌ها را پر کرده بود، در پایان نیز بر اثر کفران، فقر و ناامنی به جای آن نشست. (مکارم شیرازی، همان، ۴۳۴/۱۱)

پیام آیه منحصر به زندگی بادیه نشینی و جامعه عربی نیست. امنیت، رفاه روزی فراوان از نعمت‌هایی است که هر جامعه‌ای برای زندگی سالم و آسوده به آن نیازمند است. اگر چه اعراب ارزش این نعمت را به خوبی درک می‌کردند، قرآن بر نیازهای آنان انگشت گذاشته است، اما دریافت هدف آیه برای هر جامعه‌ای در هر سطحی از امنیت و رفاه که باشد میسر است و پیام آیه بیان رمز پایداری این نعمت است که پیامی جاودانه و همگانی است.

### نتیجه‌گیری

با جستجو در آیات الامثال قرآن کریم و بررسی استعاره‌های به کار رفته در این آیات دریافتیم که این صنعت، در حدود یک پنجم از آیات الامثال وجود دارد. از این میان حدود نیمی از آن‌ها رنگ و بوی فرهنگ و ادب عرب را به خود گرفته است و بقیه آن‌ها جنبه عمومی دارد و اختصاصی به فرهنگ عرب ندارد، مانند استعاره به کار رفته در آیه نور در کلمه نور که اختصاصی به مخاطبان اولیه آن ندارد. شاید به طور دقیق‌تر بتوان گفت از تعداد ۵۴ آیه آیات الامثال حدود پانزده مورد استعاره وجود دارد که تعداد هفت مورد آن در فرهنگ و ادب عرب دارای سابقه بوده است. البته این موارد نیز نمی‌تواند فقط منحصر به فرهنگ جاهلی باشد. دیگر استعارات چون «اَسْتَدَّتْ بِه الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» و «اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا» استعاره‌هایی نامفهوم، گنگ و غریب برای دیگر اقوام و دیگر زمانه‌ها نیستند تا بتوانند به جاودانگی قرآن لطمه‌ای وارد کنند. از سوی دیگر باید توجه کرد که استفاده قرآن از اصطلاحات و استعاره‌هایی که آشنای مخاطبان آن است فهم پیام و انتقال پیام به دیگران را آسان می‌کند واز محاسن قرآن به حساب می‌آید.

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آذرنوش، آذرتاش، تاریخ زبان و فرهنگ عربی، تهران، سمت، ۱۳۷۷؛
۳. ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، بی جا، بی نا، بی تا؛
۴. جوزیه، ابن قییم، الامثال فی القرآن الکریم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۱م؛

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالعلم الدارالشامیه، چ اول، ۱۴۱۲؛
۶. رضایی، حسن رضا، بررسی تشبیهات قرآن و فرهنگ زمانه، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۸۲؛
۷. سید قطب، محمد، تصویرفنی، نمایش هنری در قرآن، ترجمه: محمد علی عابدی، تهران، نشر انقلاب، ۱۳۵۹؛
۸. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، شرکت چاپ افست گلشن، ۱۳۴۱؛
۹. فخر الدین رازی، ابو عبد الله، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق؛
۱۰. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق؛
۱۱. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی جا، بی نا، بی تا؛
۱۲. فولادوند، محمد مهدی، آفرینش‌های هنری قرآن، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰؛
۱۳. قاسمی، حمید محمد، تمثیل القرآن، قم، اسوه، چ اول، ۱۳۸۲؛
۱۴. مرعشی، سید محمد حسین، پوشش‌های گفتاری در قرآن، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۴؛
۱۵. ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، بی جا، بی نا، بی تا؛
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴؛
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴؛
۱۸. مجید الاطریمی، واجده، التشبیهات القرآنیة فی التنبه العربیة، بغداد، منشورات الوزارة الثقافه الفنون، ۱۹۷۸م؛
۱۹. دقیق‌العاملی، معین، دروس فی البلاغه، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، چ سوم، ۱۳۸۶؛
۲۰. فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.